

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده
است.

فهرست مطالب

1. بانویی از روم.....7
2. تا خانه امامت.....15
3. در آستانه ولادت.....21
4. میلاد قائم آل محمد.....27
5. روزهای ولادت.....35

بسم الله الرحمن الرحيم

اهدا به

پدر والا مقام و مادر گرامی امام زمان علیه السلام

امام حسن عسکری علیه السلام و حضرت نرجس علیها السلام

محمد رضا

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام ای والاترین وعده خدا، که از دوردست های خلقت نام تو را بر همه خوانده، تا روز میعادت که جهان را رنگ خدایی بخشی.

قدومت بر چشم ما، ای امیدی که آرزوی ظهورت قرن ها را در نور دیده و دل ها را به انتظار گذاشته است.

خوش آمدی ای پیام آور عدل، که روزگاران در انتظار دست پر برکت سپری گشته، و به امید آرامش نگاه بر دروازه ظهور دارد.

کی می شود بیایی که فاطمه عَلَيْهَا منتظر است؛ حسین عَلَيْهِ صدایت می زند؛ شیعه تو را می خواند؛ نگاه ها با اشک جاری تو را جستجو می کند!

شیعانت را بنگر که جشن ولادت تو تا چه گسترده و زیبا بر پلم می کنند، و در غیبت تو حضورت را باور دارند، و در روز ولادت تو برای ظهورت دعا می کنند.

اکنون 1171 سال از ولادت آخرین حجت الهی می گذرد، و برکات حضرت از سرداب غیبت و مسجد سهله و میعادگاه جمکران تا بیکران عالم جلوه گر شده است؛ و چنین است که هر لحظه ای که از غیبت قائم آل محمد علیه السلام می گذرد بیشتر مشتاق شنیدن داستان ولادت آن محبوب دل ها می شویم.

در کتاب حاضر گزارشی به صورت لحظه به لحظه با تمام جزئیات ولادت امام زمل علیه السلام در قالب داستانی تقدیم می شود؛ تا بدانیم مادر او از کجا و چگونه به خاندان امامت آمده و چه گذشته تا موعود انبیا و اوصیا قدم در این جهان گذارده است.

آنچه پیش روی شماست جمع بندی و تدوین یک صورت کامل از ماجرای ولادت امام زمان علیه السلام در 5 مرحله است، که با مراجعه به کلیه منابع مربوط به موضوع تنظیم گردیده، و حتی یک کلمه به عنوان تخیل آورده نشده است.

ای امید دل ها...! روزی که قدم در این جهان نهادی چه کسی می دانست چنین غیبت طاقت فرسایی در پیش داری. ای کاش روزگار فراق به سر آید و وجود مبارکت را زیارت کنیم و بر گرد چراغ هدایت تو در طواف آییم و در حضور تو روز ولادتت را به جشن نشینیم.

قم، محمد رضا انصاری

سالروز ولادت امام حسن عسکری علیه السلام

8 ربیع الثانی 1426، 27 اردیبهشت 1384

1. بانویی از روم

تصمیم قیصر روم بر ازدواج دو نوه اش و برپایی جشن عظیم برای این عروسی آغاز ماجراست؛ اما درهم ریختن آن بساط شادی آغاز پیوند نرگس با خاندان امامت است.

بیماری نرگس از دوری امام حسن عسکری علیه السلام و درخواست او از قیصر قسمت دیگری از ماجرا را نشان می دهد. مسلمان شدن پنهانی نرگس، دیدار او را با همسرش فراهم می نماید تا آنجا که راهنمایی امام برای آمدن نرگس به عراق آخرین فراز این ماجرا را تحقق می بخشد.⁽¹⁾

1. مناقب آل ابی طالب: ج 3 ص 539. تاریخ الائمه: ص 62. تاریخ موالید الائمه: ص 43، 45. الخرائج و الحرائج: ج 1 ص 455. تاج الموالید: ص 61، 62. عیون المعجزات: ص 127، 142. الغارات: ج 2 ص 678. المستجاد من الارشاد: ص 231. عمدة الطالب: ص 199. الارشاد: ج 2 ص 339. فیض القدير: ج 6 ص 361. دلائل الامامة: ص 424، 493، 499، 500. مجمع النورین: ص 289، 352. الهدایة الكبرى: ص 328، 334، 354، 387. ینایع المودة: ج 3 ص 171، 215، 302، 304، 392. اعلام الوری: ج 2 ص 314. کشف الغمة: ج 3 ص 211، 243، 275. الانوار البهیة: ص 303، 335. المجدی فی انساب الطالبیین: ص 130. مناقب اهل بیت: ص 298. وصول الاخیا: ص 44. الغیبة: ص 168، 209، 210، 231، 233، 244، 225، 393. الاحتجاج: ج 2 ص 137. الصراط المستقیم: ج 2 ص 138. دار السلام: ص 98، 99، 101، 103، 104. نجم الثاقب: ص 20، 18، 23. منتخب التوابع: ص 856، 859. مدینة المعاجز: ج 7 ص 516، 524، 525، 583. ج 8 ص 5، 7، 14، 41، 33، 653. بحار الانوار: ج 15 ص 107. ج 50 ص 236. ج 51 ص 402، 7، 11، 15، 16، 22، 23، 25. ج 63 ص 194.

مجلس عروسی

نرگس دختر یشوعا فرزند قیصر روم بود، که نسب مادر او به شمعون الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام می رسید.

هنگامی که نرگس به سیزده سالگی رسید، پدر بزرگ او قیصر تصمیم گرفت وص را به عقد یکی از نوه های خود - که پسر عموی نرگس می شد - درآورد.

برای این منظور، دستور داد سیصد نفر از کشیشان و راهبین و عده ای از نسل حواریین گرد هم آیند. همچنین از بزرگان روم نهصد نفر را عوت کرد و سرلشکران و فرماندهان و سرکردگان عشایر را - که چهار هزار نفر می شدند - نیز به این مجلس عروسی فراخواند.

سقوط صلیب ها

سپس تختی را به صحن قصر آوردند که بلندی آن چهل پله بود و با انواع جواهر تزیین شده بود و از اشیاء ارزشمند قصر به حساب می آمد. آنگاه صلیب ها را اطراف آن چیدند و داماد قدم بر روی تخت گذاشت، و اسقف ها به احترامش بر خاستند و به حالت تعظیم ایستادند.

سپس به دستور قیصر انجیل ها را باز کردند تا مراسم عقد را شروع کنند. ناگهان صلیب ها از بالای تخت سرنگون شدند و بر زمین افتادند و پایه های بلند آن تخت عظیم لغزیدند، و تخت در حالی که داماد بر بالای آن بود بر زمین افتاد، و داماد از ترس بیهوش شد.

اسقف ها با دیدن این مناظر ترسیدند و بدن هایشان به لرزه افتاد و رنگ هایشان تغییر کرد، چرا که سقوط صلیب ها در لحظه شروع عقد خبر از واقعه ای ناگوار برای مسیحیان می داد. بزرگ کشیشان نزد قیصر آمد و گفت:

ای پادشاه، ما را از انجام این ازدواج منحوس معاف بدار! چرا که بر زوال دین و حکومت مسیحی دلادت می کند.

امتحانی دوباره

قیصر که با دیدن منظره سقوط تخت و بیهوش شدن داماد متحیر شده بود، به غلامان چنین دستور داد:

تخت را بال ببرید و پایه های آن را دوباره بر پر با کنید. آنگاه صلیب ها را بر روی آن بگذارید و برادر این داماد بخت برگشته سرگون شده را حاضر کنید تا نرگس را به ازدواج او درآوردم. شاید نحوست این برادر با سعادت آن دیگری از بین برود!

کارگزاران قصر که در بهت و حیرت فرو رفته بودند با دستور قیصر دوباره به جنب و جوش درآمدند و غلامان تخت را آماده کردند و آراستند. سپس پسر عموی دیگر نرگس را آوردند و او نیز بالای تخت رفت. هنگامی که اسقف ها و کشیشان برخاستند تا مراسم عقد را شروع کنند دوباره پایه ها لغزید و تخت - در حالی که داماد بر فراز آن بود - بر زمین افتاد.

قیصر که از این ماجرا درمانده شده بود و چاره ای برای آن نمی یافت، بسیار غمگین شد و با متفرق شدن مردم از مجلس بازگشت و به استراحتگاه خود رفت. آن روز به پایان رسید در حالی که همه متحیر بودند، و نرگس نیز از وقوع این حوادث در تعجب بود.

پیامبر ﷺ در روم

همان شب نرگس در عالم رؤیا حضرت عیسی را دید که همراه شمعون

و عده ای از حواریین در صحن قصر جمع شدند. سپس در همان مکانی که صبح به دستور قیصر تخت جواهرنشان چهل پله گذاشته شده بود، به دستور حضرت عیسی منبری گذاشتند که سر به آسمان می سایید.

سپس پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ و عده ای از فرزندانش همراه با جوانی وارد قصر شدند. هنگامی که پیامبر ﷺ و همراهان وارد صحن قصر شدند حضرت عیسی به احترام آن حضرت از برخاست و نزدیک رفت و معانقه نمود.

خواستگاری از نرگس

آنگاه پیامبر به آن جوانی که همراهشان آمده بود اشاره کرد و خطاب به حضرت

عیسی علیؑ فرمود:

ای روح الله، من برای خواستگاری دختری از نسل وصی تو شمعون برای فرزندم ابومحمد آمده ام.

حضرت مسیح با شنیدن این سخن به شمعون گفت: «عزت و شرف به تو روی

آورده است. نسل خود را با نسل محمد پیوند بده». شمعون نیز گفت: قبول می کنم.

هنگامی که شمعون پاسخ مثبت خود را اعلام نمود، پیامبر ﷺ از آن منبر بالا

رفت و خطبه عقد نرگس و پسرش امام حسن عسکری علیؑ را خواند و ائمه اطهار و

مسیح و حواریین شاهد ازدواج این عروس و داماد بودند.

بیماری نرگس

نرگس از خواب برخاست و آنچه دیده بود و در ذهن خود مرور کرد. هنگامی که علت سرنگون شدن تخت عروسی را دانست با خود تصمیم گرفت رؤیای صادقه اش را برای هیچ کس حتی پدر بزرگش نگوید و آن را در سینه نگاه دارد؛ زیرا می ترسید آنها با شنیدن عقد او و فرزند پیامبر ﷺ تصمیم به قتل وی بگیرند.

چند روزی گذشت و نرگس همچنان در فکر همسر خود امام حسن علیه السلام بود و رازش را با کسی نیز در میان نمی گذاشت. انتظار دیدار حضرت لحظه به لحظه و روز به روز در دل نرگس شعله می کشید و او را بی تاب می کرد.

او به قدری از دوری امام حسن علیه السلام و ندیدن چهره آن حضرت غمگین شده بود که عاقبت در بستر بیماری افتاد و لب به غذا و نوشیدنی نزد، تا آنجا که بسیار رنجور و ضعیف شد.

قیصر که سلامتی نوه اش را در خطر می دید به فکر چاره افتاد. او پزشکان حاذق روم را با حاضر کرد و از آنان دارویی برای بیماری نرگس طلبید، اما هیچکدام بیماری او را تشخیص ندادند.

درخواست از قیصر

هنگامی که قیصر تمام معالجات را بی اثر دید گمان کرد وفات نرگس نزدیک شده است. لذا نزد او رفت و گفت: ای نور چشمم، آیا آرزویی در این دنیا داری که برآورم؟ نرگس که منتظر این فرصت بود پاسخ داد:

ای پدر بزرگ، درهای آسایش را به روی خود بسته می بینم. اگر از اسیران مسلمانی که در

زندان تو هستند شکنجه برداری و زنجیرها

را از ایشان بشگایی و بر آنان رحم کنی و آنها را آزاد کنی امید دارم که مسیح و مادرش به من عافیت و شفا دهند.

قیصر تنها درخواست نرگس را بخ سرعت انجام داد و برای خوشحالی او اسیران مسلمان را گرامی داشت و دستور داد با آنان مهربان تر بر خورد کنند.

نرگس که سخن خود را انجام یافته دید برای اینکه پدر بزرگش همچنان به کار خود ادامه دهد، کمی بهبودی از خود نشان داد و مقداری غذا تناول کرد. قیصر با دیدن سلامت او، بیش از پیش مسلمانان را اکرام نمود.

نرگس و بانوی بانوان

چهارده شب پس از درخواست نرگس از قیصر و ملایمت با اسیران مسلمان، در عالم رؤیا حضرت زهرا علیها السلام نزد او آمد. حضرت مریم علیها السلام نیز همراه هزار کنیز بهشتی در خدمت او به دیدار نرگس آمدند.

حضرت مریم علیها السلام به نرگس گفت: «ای نرگس، این بانو سیده زنان و بهترین بانوان حضرت زهرا علیها السلام مادر شوهر تو است.»

نرگس با شنیدن این سخن تاب از کف داد و سر به دامن حضرت زهرا علیها السلام گذاشت و بسیار گریه کرد؛ و درباره همسرش سؤال کرد که به دیدار وی نمی آید و او از دوری اش بیمار شده است. حضرت فرمود:

فرزندم چگونه به دیدن تو آید در حالی که بر مذهب مسیحیان هستی، و خواهرم مریم نیز از مذهب تو بیزار می جوید. اگر میل داری من و مسیح و مریم از تو خشنود و راضی شویم و فرزند حسن به دیدارت آید این کلمات را بر زبان جاری کن: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله.»

نرگس که شوق دیدار همسر، سراسر وجودش را فرا گرفته بود گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله». سپس حضرت زهرا عليها السلام با خوشحالی او را در آغوش گرفت و فرمود: ای نرگس، از هم اکنون منتظر آمدن حسن باش که به دیدار تو خواهد آمد.

دیدار با همسر

نرگس از خواب بیدار شد و رؤیای خویش را به یاد آورد و دانست که از فردای آن شب امام حسن عليه السلام را خواهد دید. لذا همان شهادتی را که در خواب گفته بود دائم بر زبان جاری می کرد.

فردای آن شب نرگس به خواب رفت و در رؤیای امام حسن عليه السلام نزد او آمد. او عرض کرد: «چرا پس از آنکه دلم مملو از محبت تو شد دیگر نزد من نیاهد؟» حضرت فرمود:

ای نرگس، اینک که مسلمان شده ای هرگز ملاقات تو را ترک نخواهم کرد و هر شب به دیدار تو خواهم آمد.

به سوی عراق

در یکی از شب هایی که امام حسن عليه السلام به دیدار نرگس آمده بود فرمود: «به زودی جدت قیصر لشکری برای جنگ مسلمانان می فرستد و خود نیز همراه لشکر می رود. تو لباس خود را تغییر ده و در لباس کنیزان به طور ناشناس همراه لشکر روانه شو.»

نرگس - طبق دستور امام عسکری عليه السلام - لباسی همانند کنیزان بر تن کرد و همراه لشکر به راه افتاد. در مسیر، پیشقراولان مسلمانان آنها را اسیر کردند.

از شبی که نرگس به دست حضرت زهرا علیها السلام مسلمان شد تا روزی که نزد امام هادی علیه السلام رسید، امام حسن علیه السلام هرگز ملاقات او را ترک ننمود و حتی در سفر از روم به سوی عراق پی در پی با نرگس دیدار می کرد و مواظب او بود.

2. تا خانه امامت

فرستادن یکی از شیعیان به بغداد برای آوردن نرگس که در ظاهر به شکل کنیزان درآمد بود، آغاز فصل تازه ای از زندگی نرگس است. آمدن نرگس خدمت امام هادی علیه السلام و شنیدن مژده ای که سراسر وجودش را پراز شمع کرد، پایان سفر و آغاز ورود او به خاندان امامت به حساب می آید. ⁽¹⁾

به سوی بغداد

بشر بن سلیمان برده فروش یکی از شیعیان امام هادی علیه السلام بود و در همسایگی آن حضرت در سامرا سکونت داشت. شبی غلام امام نزد او آمد و از طرف حضرت او را فراخواند. بشر فوراً آماده شد و خدمت امام هادی علیه السلام رسید.

1. دارالسلام: ص 99. دلائل الامامة: ص 290. مدينة المعارج: ج 7 ص 513، 653. بحارالانوار: ج 5 ص 6، 11. الغيبة: ص 208. مجمع النورين: ص 352. نجم الثاقب: ص 18. مناقب آل ابی طالب: ج 3 ص 538. مناقب ابن شهر آشوب: ج 4 ص 440. الغيبة: ص 124، 213. روضة الواعظين: ج 1 ص 252. منتخب الانوار المضيئة: ص 51. اثبات الهداة: ج 3 ص 363.

هنگامی که بشر نزد امام رسید، حضرت را دید که با فرزند خود امام حسن صحبت می کند و خواهرش حکیمه نیز پشت پرده ای نشسته است.
حضرت فرمود:

ای بشر، تو از فرزندان ابویوب انصاری هستی و ولایت اهل بیت همیشه در خاندانتان بوده و شما معتمدان ما هستید. من تو را برای خرید کنیزی می فرستم و سرّی را به تو خبر می دهم که سرفراز و نوارنی خواهی شد و ولایتت افزون خواهد گردید.

کنار رود دجله

سپس امام هادی نامه ای به خط و زبان رومی نوشت و مُهر کرد. آنگاه کیسه ای زرد بیرون آورد که در آن 220 دینار بود و به بشر داد و فرمود: این کیسه را بگیر و به شهر بغداد مسافرت کن و در ظهر فلان روز کنار رودخانه دجله برو. هنگامی که آنجا رسیدی قایق های اسیرل به بغداد می رسند و کنیزان را برای فروش عرضه می کنند.

در آنجا «عمرو بن یزید» را پیدا کن و تمام روز از فاصله ای دور او را نظاره گر باش، تا آنکه کنیزی را با صفاتی که برایت می گویم بر خریداران عرضه کند، که آن کنیز دو لباس حریر ضخیم بر روی هم پوشیده است.

آن کنیز - بر خلاف کنیزان دیگر - اجازه نمی دهد او را برای فروختن عرضه کنند و خریداران صورت وی را ببینند. او با صدایی ناله مانند به زبان رومی می گوید: «وای از هتک حرمت و آبروی من».

در آن هنگام یکی از خریداران نزدیک می شود و به فروشنده می گوید: «عفت این کنیز میل مرا به خرید او بیشتر کرد و حاضرم سیصد دینار طلا برای

خرید او پیردازیم.» اما آن کنیز رومی به آن شخص خریدار به زبان عربی می گوید: «اگر در لباس سلیمان بن داود ظاهر شوی و ملکی همچون او داشته باشی، هرگز به تو رغبت نخواهم کرد. پس بر مال خود رحم کن و آن را بر باد مده!»
عمرو بن یزید به او خواهد گفت: پس چاره ما چیست؟ من باید تو را بفروشم. آن کنیز می گوید: «چرا عجله می کنی؟ من باید خریداری بیابم که قلبم به امانت و وفای او اطمینان یابد.»

در آن هنگام تو نزدیک برو و بگو: «من نامه ای از یکی از بزرگان دارم که آن را به زبان و لغت رومی نوشته و صفات خویش را شرح داده است. این نامه را به آن کنیز بده تا در گفتار صاحب نامه تأمل کند و اگر راضی شد من وکیل او را خریداری کنم.»
خرید کنیز

با این دستور العمل امام هادی علیه السلام، بشر بن سلیمان برخاست و بار سفر به سوی بغداد بست. طبق فرموده حضرت، هنگامی که او به بغداد رسید قایق های حامل کنیزها آمدند. او پس از پیدا کردن عمرو بن یزید در گوشه ای ایستاد و منتظر شد تا کنیز مورد نظر را برای فروش عرضه کند.

بشر همچنان نگاه می کرد و فرمایشات امام هادی علیه السلام لحظه به لحظه عملی می شد، تا آنکه کنیز به عمرو بن یزید گفت: «چرا عجله می کنی؟ من باید خریداری بیابم که قلبم به امانت و وفای او اطمینان یابد.» در این هنگام بشر نزدیک شد و نامه را به عمرو داد و گفت:

من نامه ای از یکی از بزرگان دارم که آن را به زبان و لغت رومی نوشته و صفات خویش را شرح داده است. این نامه را به آن کنیز بده تا در گفتار صاحب نامه تأمل کند و اگر راضی شد من وکیل او را خریداری کنم.

عمرو نامه را به کنیز داد و کنیز با دیدن نامه گریه شدیدی کرد و به عمرو بن یزید گفت: «مرا به صاحب این نامه بفروش که در غیر این صورت خود را هلاک خواهم کرد».

بشر و عمرو بر سر قیمت کنیز مقداری صحبت کردند تا آنکه بر 220 دینار توافق کردند، و این همان مبلغی بود که امام هادی علیه السلام در آن کیسه زرد گذاشته بود. بشر کنیز را از عمرو تحویل گرفت و همراه او به اقامتگاهی که در بغداد اجاره کرده بود رفتند.

عروس امام هادی علیه السلام

آن کنیز - که کسی جز نرگس نبود - بسیار خوشحال بود، به گونه ای که سرور در صورتش هویدا بود و می خندید. هنگامی که در محل سکونت خود بودند بشر دید که کنیز امام هادی علیه السلام را از آستین بیرون آورده و بر صورت و چمشاش می گذارد و بر بدن خود می کشد.

بشر بسیار تعجب کرد و به او گفت: «آیا نوشته ای را که صاحب آن را نمی شناسی چنین در بر می گیری؟» نرگس سرگذشت عروسی خود و سقوط صلیب ها و عقد او توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و دیدار با حضرت زهرا و امام حسن عسکری علیه السلام را برای او شرح داد. بشر پرسید: «عجیب آن است که تو رومی هستی، اما به زبان عربی نیز سخن می گویی؟» نرگس پاسخ داد:

آری، جدم قیصر مرا بسیار دوست داشت و در تعلیم من کوشش می کرد. او زنی را که چندین زبان می دانست معلم من نمود و صبح و عصر زبان عربی می آموختم تا توانستم با آن زبان گفتگو کنم.

مژده عظیم

فردای آن روز بشر همراه نرگس به سامرا آمدند و نزد امام هادی علیه السلام رفتند. امام هادی علیه السلام به نرگس فرمود: «عزیز بودن اسلام و دلیل شدن نصرانیت و شرافت اهل بیت پیامبر علیه السلام چگونه به تو نشان داده شد؟»

او پاسخ داد: «یابن رسول الله، چگونه آنچه را که از من آگاه ترید برای شما شرح دهم؟» امام هادی علیه السلام فرمود:

دوست دارم هدیه ای به تو دهم: ده هزار درهم را می خواهی یا بشارتی که تو را به شرافت ابدی سرفرزا خواهد نمود؟

نرگس که مسیر طولانی از روم تا سامرا را در انتظار این بشارت پیموده بود عرض کرد: بشارت را می خواهم. امام فرمود:

به تو بشارت می دهم فرزندی را که شرق و غرب دنیا را مالک می شود و زمین را پر از عدل و داد می کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

نرگس پرسید: پدر آن فرزند کیست؟ حضرت فرمود: «آن فرزند از کسی است که پیامبر در فلان شب تو را برای او خواستگاری کرد. آیا به یاد می آوری که مسیح و وصی او ت را به عقد چه کسی درآوردند؟»

نرگس عرض کرد: «به عقد فرزند شما امام حسن علیه السلام». امام هادی علیه السلام فرمود:
آیا او را می شناسی؟ گفت:
چگونه همسرم را نشناسم! از آن شبی که به دست حضرت زهرا علیها السلام مسلمان شدم تا دیشب،
شبی نبوده که به ملاقات من نیاید.

حکیمه و نرگس

سپس امام هادی علیه السلام به غلام خود فرمود: «حکیمه را نزد ما بیاور». هنگامی که
حکیمه آمد، حضرت فرمود: ای خواهر، این است آن کسی که خبرش را به تو داده
بودم. حکیمه از خوشحالی مدتی نرگس را در آغوش گرفت. سپس امام هادی
علیه السلام فرمود:

ای حکیم، او را با خود ببر و احکام اسلام را به او بیاموز، زیرا این دختر همسر
فرزندم حسن و مادر آخرین امام است.

3. در آستانه ولادت

دعوت حکیمه برای شب ولادت و احترام عجیب او به نرگس آغاز این بخش است. خبر امام حسن علیه السلام از آینده مولود و نماز شب های حضرت و حکیمه و نرگس نیز قسمت دیگری از ماجرا را تشکیل می دهد. سخن گفتن حضرت مهدی علیه السلام با حکیمه پیش از ولادت بخش پایانی این قسمت است. ⁽¹⁾

چهاردهم شعبان

روزها می گذشت و نرگس به عنوان همسر امام حسن عسکری علیه السلام در بیت امامت مورد توجه همگان بود، اما از آینده تابناک او به عنوان مادر موعود امت ها جز امام و حکیمه کسی خبر نداشت.

1. الارشاد: ج 2 ص 351. العدد القویة: ص 72. المجدی فی انساب الطالبین: ص 132. القاب الرسول و عترته علیهم السلام: ص 84، 84. کشف الغمة: ج 3 ص 247، 301. منتخب التوابع: ص 856، 859. تفسیر نور الثقلین: ج 4 ص 112، 173. ج 5 ص 616. دلائل الامامة: ص 497، 500. الانوار البهیة: ص 335، 338. الصراط المستقیم: ج 2 ص 170، 206، 210، 234. اعلام الوری: ج 2 ص 214، 217. الهدایة الكبرى: ص 355، 357. عیون المعجزات: ص 127. الخرائج و الجریح: ج 1 ص 455. مجمع النورین: ص 290. الثاقب فی المناقب: ص 201، 203. ینابیع الموة: ج 3 ص 177، 301، 303، 304. دارالسلام: ص 104، 106، 107، 108. الغیبة: ص 213، 235، 238، 239، 244. بحار الانوار: ج 51 ص 2، 4، 12، 16، 17، 19، 25، 27. ج 53 ص 327. مدینة المعاجز: ج 7 ص 609. ج 8 ص 10، 13، 16، 21، 26، 28، 31، 34، 36، 37، 38. نجم الثاقب: ص 18، 24 - 32، 33.

در روزگاری که امام هادی علیه السلام به شهادت رسیده بود و امام حسن علیه السلام در سن 22 سالگی بود، نرگس به مهدی موعود علیه السلام حامله شد. اما خدا می خواست این فرزند از چشم دشمنانی که سال ها در پی نابودی او بودند مخفی بماند. اکنون نه ماه از دوران بارداری نرگس می گذشت ولی هیچ اثری از حمل در او دیده نمی شد. حتی حکیمه از این مسئله اطلاعی نداشت تا آنکه در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سال 255 هجری، امام حسن عسکری علیه السلام عمه خود حکیمه را به منزل دعوت نمود و برای او چنین پیام فرستاد:

ای عمه، دوست دارم امشب افطار نزد ما باشی؛ زیرا آن مولودی که از خدا برای من طلب می کردی و منتظرش بودیم در این شب به دنیا می آید و پروردگار با ظاهر کردن حجت خود و جانشین من، تو را خوشحال می کند. عمه جان، امشب فرزندی به ما عطا می گردد که قائم آل محمد علیه السلام است و زمین را پس از آنکه مرده است زنده می کند.

حکیمه با عجله به منزل برادرزاده آمد و نزد حضرت رفت و پرسید: «آیا به راستی امشب آن فرزند متولد می شود؟» امام حسن علیه السلام پاسخ داد: آری! حکیمه که داستان نرگس را می دانست و بشارت امام هادی علیه السلام را درباره او شنیده بود برای اطمینان بیشتر پرسید: ای آقای من، فدایت شوم، مادر این فرزند بلند مرتبه کیست؟ فرمود: نرگس.

علاقه حکیمه به نرگس

حکیمه علاقه بسیاری به نرگس داشت و نرگس نیز متقابلاً در احترام او از کوششی دریغ نمی کرد به اندازه ای که هرگاه حکیمه را می دید پیش می آمد و دستانش را می بوسید و با دست خود کفش از پای وی خارج می کرد.

هنگامی که امام حسن علیه السلام خبر داد امشب شب ولادت آن فرزند از نرگس است، حکیمه وارد اتاق نرگس شد. نرگس به استقبال آمد و گفت: فدایتان شوم، حالتان چگونه است؟ حکیمه پاسخ داد: من و تمام عالم فدای تو شویم!

نرگس گفت: «اجازه دهید کفش های شما را از پایتان خارج کنم و در خدمت شما باشم» و خم شد. اما حکیمه خود را بر قدم های نرگس انداخت و پایهای او را بوسید و گفت:

تو سرور من هستی! به خدا قسم نمی گذاردم و کفش هایم را بیرون بیاوری. خود نیز با تمام وجود در خدمتگزاری تو آماده ام.

مهدی علیه السلام فرزند نرگس

نرگس از سخنان و رفتار حکیمه در تعجب و حیرت بود، چرا که هر کاری را می خواست انجام دهد او نمی گذاشت. لذا آب آورد و خواست پای حکیمه را بشوید اما او اجازه نداد، و در همین حال آن خبر عظیم را به نرگس گفت:

خداوند فرزندی به تو عطا کرده که امشب متولد می شود. آن مولود پسری عظیم الشان در دنیا و آخرت است و او باعث گشایش کارهای مؤمنین است.

نرگس که منتظر این خبر نبود از حرف عمه امام خجالت کشید، و با شرم و حیا و تعجب گفت: «ای خانم من، این سخن چیست که می گویند؟! حکیمه گفت: تو خانم من و سرور من و سیده زنان این روزگار هستی و از این مقام خود تعجب مکن.

سپس اندام نرگس را نگاه کرد و در او تأملی نمود، ام آثار حمل را ندید. لذا از حال او پرسید و نرگس پاسخ داد: «ای عمه، من چیزی احساس نمی کنم». حکیمه به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کرد: ای آقای من، فدایت شوم، اثری از بارداری در نرگس نمی بینم؟! حضرت فرمود:

به راستی که مولود امشب از او خواهد بود. ای عمه جان، مادر فرزند همانند مادر موسی است که تا هنگام ولادت علائم بارداری در او آشکار نمی شود؛ چرا که فرعون شکم زن های باردار را می درید تا به موسی دست یابد و این فرزند نظیر موسی است. ای نرگس، فرزند تو پسر است و اسم او محمد است و امام پس از من اوست.

با شنیدن این سخنان، عظمتی در چهره نرگس آشکار شد و پرسید: آن فرزند امشب متولد می شود؟ امام حسن علیه السلام پاسخ داد: آری، پرسید: در چه ساعتی از شب؟ فرمود: همزمان با طلوع فجر متولد خواهد شد.

نماز شب

هنگام غروب روز چهاردم، پس از نماز مغرب و عشا سفره افطار آورده شد و حکیمه با نرگس افطار کردند. پس از افطار نرگس خوابید و حکیمه برای مراقبت از او در کنارش استراحت نمود. امام حسن علیه السلام نیز در گوشه دیگر اتاق خوابید.

حکیمه پس از ساعتی استراحت، قبل از وقت همیشگی برای نماز شب برخاست و در حیاط خانه وضو گرفت و به اتاق بازگشت و همچنان در فکر وعده امام بود. لذا نگاهی به نرگس کرد و دید راحت خوابیده و حتی مانند زنان باردار پهلو به پهلو نمی شود.

حکیمه پس از نماز شب برای تعقیبات نشست و لحظه ای خوابش بو. ناگهان بیدار شد و دید امام حسن علیه السلام و نرگس برای نماز شب برخاستند و نرگس به حیاط رفت و پس از وضو بازگشت. سپس هر کدام به محراب خویش رفتند و به تضرع در پیشگاه الهی مشغول شدند.

نرگس نماز شب خود را تمام کرد و به رختخوابش بازگشت و به خواب رفت. اما حضرت در محراب ماند و حکیمه نیز نخوابید و همچنان منتظر واقعه عظیم بود.

انتظاری سخت

ساعتی گذشت و حکیمه گمان کرد فجر طلوع کرده است. لذا به حیاط رفت و آسمان را نگرید، ستاره های آسمان چنان نشان می داد که پایین تر آمده اند و فجر نخست پدیدار شده بود.

برای لحظه ای سؤالی در قلب او رخنه کرد و در ذهن خود گفت: «اینک طلوع فجر نزدیک است، اما هنوز آثار وعده امام ظاهر نشده است!» ناگهان صدای امام را از اتاق شنید که به وی می فرمود: «عمه جان، در وعده ام شک مکن که به وقوع خواهد پیوست و لحظه ای بیش نمانده است.» سپس حضرت به سجده رفت و ذکری بر زبان جاری کرد که حکیمه متوجه آن نشد.

حکیمه از آن گمان خجالت زده شد و به اتاق بازگشت و به تلاوت سوره های «سجده» و «یس» مشغول شد.

سخن کودک با حکیمه

در همین حال، نرگس حرکتی کرد. حکیمه با سرعت نزد وی رفت و دید بدنش می لرزد. او را در آغوش گرفت و به سینه چسبانید و ذکر خدا را بر او خواند. سپس پرسید: «پدر و مادرم فدایت باد، آیا در خود احساسی دیگر داری؟» گفت: «آری عمه جان، آنچه مولایم به تو خبر داده ظاهر شده است»، حکیمه زیراندازی در وسط اتاق انداخت. آنگاه او را بر آن نشاند و خود نیز کنارش نشست و امام حسن علیه السلام فرمود: ای عمه، سوره «قدر» را بر او تلاوت نما. حکیمه سوره قدر را شروع کرد و ناگهان شنید که کودک نرجس از رحم مادر سوره را با وی تلاوت می کند و بر حکیمه سلام می نماید. او از سلام کودک بر خود هراسان شد و نزد امام علیه السلام دوید. حضرت فرمود: ای عمه، از کار خدا تعجب مکن. آیا نمی دانی که خداوند ما را در خردسالی ناطق و گوینده حکمت می کند و در بزرگسالی حجت خویش قرار می دهد.

آخرین لحظه

حکیمه دوباره نزد نرگس بازگشت و او دستان عمه را در دستان خود گرفت و چشمانش را محکم بر هم فشرد. سپس ناله ای زد و شهادتین را بر زبان جاری نمود. در این حال ناگهان نرگس از دیده حکیمه ناپدید شد چنان که بین او و حکیمه پرده ای کشیده شده باشد. حکیمه نگران شد و فریاد زنان نزد امام حسن علیه السلام رفت، اما حضرت فرمود: بازگرد که او را در جای خود خواهی دید.

4. میلاد قائم آل محمد

اولین لحظات ولادت و تابش نور حضرت مهدی علیه السلام بر عالمیان، آغاز این بخش است. شهادت تازه مولود به نبوت و امامت و ولایت، و آمدن ملائکه برای تبرک یافتن به او و تلاوت کتب انبیا نزد پدر نمایانگر عظمت این فرزند است. بردن کودک توسط ملائکه به عرش پروردگار جلوه دیگری از ماجرای ولادت حضرت خواهد بود. ⁽¹⁾

طلوع خورشید سحر

سحرگاه روز جمعه 15 شعبان سال 255 هجری مطابق 8 مرداد 248 شمسی

1. الارشاد: ج 2 ص 351. العدد القویة: ص 72. المجدی فی انساب الطالبین: ص 132. القاب الرسول و عترته علیهم السلام: ص 84، 84. کشف الغمة: ج 3 ص 247، 301. منتخب التوابع: ص 856، 859. تفسیر نور الثقلین: ج 4 ص 112، 173. ج 5 ص 616. دلائل الامامة: ص 497، 500. الانوار البهیة: ص 335، 338، 340. الصراط المستقیم: ج 2 ص 170، 206، 210، 234. اعلام الوری: ج 2 ص 214، 217. الهدایة الکبری: ص 355، 357. عیون المعجزات: ص 127. الخرائج و الجریح: ج 1 ص 455. مجمع النوریم: ص 209. الناقب فی المناقب: ص 201، 203. ینابیع المودت: ج 3 ص 177، 301، 303، 304. دارالسلام: ص 104، 106، 107، 108. الغیبة: ص 213، 235، 238، 239، 244. بحار الانوا: ج 51 ص 2، 4، 12، 16، 17، 19، 25، 27. ج 53 ص 327. مدینة المعاجز: ج 7 ص 609. ج 8 ص 10، 13، 16، 21، 26، 28، 31، 34، 36، 37، 38. نجم الناقب: ص 18، 24 - 32، 33. تقویم تطبیقی حکیم قریشی.

برابر با 29 ژوئیه 869 میلادی، همگام با طلوع فجر آخرین امانت الهی حضرت بقیة الله الاعظم قائم آل محمد علیه السلام با طلوع خود بر عالمیان جهان را نورباران کرد. حکیمه که در آن لحظه نزد امام رفته بود به دستور حضرت بازگشت و اتاق نرگس را مملو از نور دید. او نگاهی کرد و دید پسری همچون پاره ماه قدم به عرصه وجود گذارده و در همان بدو تولد به سمت قبله در حال سجده است. همچنین نگاهی به نرگس کر و نوری خیره کننده دید که از پیشانی او می تابید.

سجده مولود

حضرت مهدی علیه السلام در حالی که ستونی از نور از بالای سرش تا آسمان ها می رفت و صورت بر خاک گذارد و انگشتان سیابه را به سوی آسمان بلند کرد و این جملات را بر زبان جاری نمود:

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و اشهد ان جدی رسول الله، و اشهد ان ابی امیرالمؤمنین حجة الله.

شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست و او یکتاست و شریکی ندارد، و شهادت می دهم که جدم فرستاده پروردگار است، و شهادت می دهم که پدرم امیرالمؤمنین حجت خداست.

سپس یک یک ائمه علیهم السلام را نام برد و آنان را حجت الهی خطاب کرد تا به نام خود

رسید و فرمود:

«اللهم انجز لی عهده و اتمم لی امری و ثبت و طأنتی و املاً الارض بی قسطاً و

عدلاً»: «خداوندا، عهد مرا وفا کن و کارم را به انجام رسان و گام هایم را استوار نما و زمین را به وسیله من پر از عدل و داد کن».

یاران مهدی علیهم السلام

آن حضرت پس از گفتن آن کلمات، سر بلند کرد و بر دو زانو نشست و با انگشت سبابه به آسمان اشاره نمود. سپس چندین بار عطسه کرد و پس از هر عطسه ای می فرمود:

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله، در حالی که من بنده ذاکر و مطیع و بی تکبر خدایم. ظلمت چنین می انگارد که حجت خدا نابود شده است؛ اما اگر به ما اجازه سخن گفتن داده شود، شک ها و تردیدها برطرف می گردد.

آنگاه پرندگان سفیدی دیده شدند که از آسمان فرود می آمدند و بال هایشان را بر سر و صورت و بدن حضرت مهدی علیهم السلام می کشیدند. وقتی این خبر را به امام حسن علیهم السلام رساندند، حضرت خندید و فرمود: «اینان ملائکه آسمان هستند که برای تبرک آمده اند و این ملائکه یاران او هنگام قیام هستند».

کام ولایت

نخستین غسل دهنده تازه مولود، رضوان کلیددار بهشت بود که با آب کوثر و سلسبیل او را غسل داد. سپس حکیمه او را شست و شو داد و در دامان خود نشانید. آنگاه وی را در آغوش گرفت و به سینه فشرد و او را از هر پاکیزه ای پاکیزه تر یافت و بر ساعد راست او این نوشته را دید:

جاء الحق و زهق الباطل، ان الباطل کان زهوقاً.

حق آمد و باطل از بین رفت، به راستی که باطل نابود شدنی است.

نرگس و حکیمه دقایق با حضرت مهدی علیهم السلام سخن گفتند و او می خندید. سپس

امام حسن علیهم السلام صدا زد: «عمه جان، پسر من را نزد من بیاور». حکیمه، فرزند

را بوسیده در پاچه ای پیچید و نزد حضرت برد، و حضرت مهدی علیه السلام در دستان عمه به پدرش سلام داد.

امام حسن علیه السلام پاسخ سلام را داد و او را بر پای خود نشانید و در گوش راست وی اذان و در گوش چپ اقامه گفت و زبان بر چشم و گوش او کشید. آنگاه زبان در دهان او گذارد و کام فرزند خود را با عصاره ولایت برداشت.

سپس حضرت، فرزندش را بر کف دست چپ نشانید و دست راست خود را بر کمر او کشید. بعد از آن دست بر کمر تازه مولود گرفت و پاهای او را بر سینه خود گذاشت و دست و پا و صورت وی را غرق بوسه کرد.

سخن تازه مولود

سپس دست بر سر پسرش کشید و فرمود: «ای حجت خدا، ای عصاره سختی های انبیا، ای خاتم اوصیا، ای صاحب بازگشت نورانی، ای چراغ پرنور از اعماق دریاها، ای جانشین با تقوایان و ای نور اوصیا به اذن پروردگار صحبت کن». حضرت مهدی علیه السلام به سخن آمد و چنین بر زبان جاری کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم، و نريد ان نمى على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين، و نمكن لهم فى الارض و نرى فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون. (1)

صلوات خدا باد بر محمد مصطفی، علی مرتضی، فاطمه زهرا، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد و حسن بن علی پدرم.

آنگاه برای فرج و گشایش محبین خود دعا نمود و سپس لب فرو بست.

1. سوره قصص: آیه 5 - 6.

تلاوت کتب انبیا

امام حسن علیه السلام فرمود: «پسرم، آنچه بر انبیا نازل شده بخوان». حضرت مهدی علیه السلام صحف ابراهیم علیه السلام را با زبان سریانی تلاوت نمود. سپس کتاب های نوح و ادیس و صالح علیهم السلام و تورات موسی علیه السلام و انجیل عیسی علیه السلام و قرآن پیامبر صلی الله علیه و آله و داستان های انبیا را قرائت کرد. با پایان سخنان تازه مولود، امام حسن علیه السلام فرمود: ای بقیة الله در بین مردم است. این وجه الله در عبادت است. این امانت حفاظت شده است. این نشانه ماندگار است. این یادگار شاخه های طوبی است. این فرزند به سدرة المنتهی رسیده است. این گل خوشبوی بهشت است. این جانشین نیکان است. این یادگار طاهرین است. این مخزن اسرار است. این انتهای روزگاران است. این فرزند اسماء نورانی است. این فرزند توحید اکبر است. این حجاب عظیم و والای پرودگار است. این اتصال بین زمین و آسمان است. این وجه الله است که اولیای حق به سوی او توجه می کنند. ای مولایی است که یمن او مخلوقات رزق داده می شوند. بقای او علت بقای دنیاست. با وجود او آسمان زمین ثابت مانده است. این حجتی از حجت های خداست. این پناه مؤمنین است. این خاتم اوصیاست. این یادگار انبیاست این ودیعه گاه علم اولین و آخرین است. این فرزند، ختم نشانه های الهی و شخصیت های محمدی و عترت های هاشمی است. این یادگار نور الهی است. این یادگار نبأ عظیم است. این یادگار صراط مستقیم است. این یادگار فرزندان و اوصیای پیامبر کریم و رئوف و رحیم است؛ فرزندان که ائمه اثنا عشرند و از آنچه خداوند آفریده بلندمرتبه تر هستند. این جانشین و وارث اسرار نبوت و امامت و خلافت و ولایت و حکومت و عصمت و حکمت است.

این فرزند آیات در خشنده و ستارگان شکوفاست که بر موجودات حکم می رانند و در کائنات تصرف می کنند و بر غیب ها مطلع هستند و آنچه در فکرها و قلب ها می گذرد می دانند و بر مخلوقات احاطه دارند و شاهد بر موجودات هستند.

قرآن که دلیل آشکار است بر این صفات آنان شهادت می دهد، زیرا اینانند سید اولین و آخرین و والیان آسمان ها و زمین ها که به انبیا قطره ای از دریایشان و یرتوی از نورشان و گوشه ای از اسرارشان داده شد؛ چرا که از اسم اعظم نزد انبیا فقط یک حرف بود و آن عجایب را انجام می دادند، در حالی که همه هفتاد حرف اسم اعظم به اضافه آنچه انبیا داشتند نزد آل محمد ﷺ است.

سلام بر مادر

سپس امام حسن ﷺ فرمود: «ای عمه، مهدی را ببر تا به مادرش سلام دهد و نرگس نیز به پسرش شیر دهد و سپس نزد من بازگردان. او را نزد مادرش ببر تا چشمان او به دیدار فرزند روشن گردد و ناراحت نباشد، و دانسته شود که وعده حق الهی ظاهر شده اما بسیاری از مردم خبر ندارد».

وداع خادمان

برای آنکه شاهدانی بر ولادت قائم آل محمد ﷺ وجود داشته باشد، امام عسکری ﷺ عده ای از خدمتکاران را - که می دانست خبر ولادت را کتمان خواهند کرد - صدا زد و فرمود: «به او سلام کنید و وی را ببوسید و بگویید: تو را به خدا می سپاریم، و بروید». آنان دستور امام را انجام دادند و رفتند.

پس از آن فرمود: «عمه جان، نرگس را نزد من بیاور تا با پسرش وداع کند!» او آمد و با فرزند تازه مولود خویش وداع نمود، چرا که باید او را به آسمان ها می بردند.

پرنندگان سبز

سپس پرنندگان سبز رنگی امام حسن و حضرت مهدی علیه السلام و حکیمه و نرگس را احاطه کردند. حضرت یکی از آنها را صدا زد و فرمود: «پسرم را بگیر و محافظ او باش تا پروردگار درباره اش اجازه دهد».

آن پرنده فرزند را گرفت و همراه دیگر پرنندگان به سوی آسمان پرواز کردند. در اینجا حضرت فرمود: پسرم، تو را به خدایی سپردم که مادر موسی فرزندش را به او سپرد.

حکیمه پرسیدند: این پرنندگان چه بودند؟ امام حسن علیه السلام فرمود: «آنکه فرزندم را گرفت جبرئیل بود و پرنندگان دیگر ملائکه رحمت همراه روح القدس بودند».

هنگامی که نرگس دید فرزندش را به سوی آسمان می برند و از او جدا می کنند گریه کرد. اما حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «تاراحت مباش که نزد تو بازگردانده می شود همان گونه که موسی به مادرش بازگردانده شد. بدان که شیر خوردن بر او حرام است مگر از تو».

در عرش الهی

هنگامی که امام زمان علیه السلام به آسمان ها برده شد، دو تن از ملائکه حضرت را به عرش بردند. در آن مقام از سوی پروردگار به آن حضرت خطاب شد:

مرحبا به تو بنده منتخیم و هدایت شده خلقم برای کمک به دین من و اظهار امر من .
قسم یاد کرده ام که به وسیله تو مؤاخذه کنم و عطا کنم و ببخشم و عذاب کنم.
ای ملائکه، او را با رفیق و مدارا نزد پدرش بازگردانید و به او بگویید: «مهدی در
ضمانت و پناه من است تا هنگامی که حق را به دست او تحقق بخشم و باطل را نابود
سازم و دین من جاویدان گردد».

5. روزهای ولادت

قربانی برای امام زمان علیه السلام و سخن گفتن خدمتکاران با حضرت گوشه هایی از برکت و معجزات تازه مولود است . دستور کتمان ولادت و درخشش نور وی در گهواره برای حکیمه نیز ماجرای از این بخش است . طالع معجزنمای حضرت مهدی علیه السلام که ماهرترین منجمان را در حیرت گذاشت بخش پایانی کتاب است.

عقیقه حضرت مهدی علیه السلام

هنگامی که امام زمان علیه السلام متولد شد، حضرت عسکری علیه السلام دستور داد سیصد گوسفند عقیقه کنند. شخصی از شیعیان می گوید: «امام حسن عسکری علیه السلام گوسفند ذبح شده ای نزد من فرستاد و فرمود: «این عقیقه فرزندم محمد است». همچنین یکی از غلامان حضرت می گوید: هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام متولد شد اهل خانه به یکدیگر بشارت می دادند. در این حال دستور رسید که

1. دارالسلام: ص 107، 108. کمال الدین: ج 2 ص 423، 430. العدد القویة: ص 73. اثبات الهدایة: ج 3 ص 483، 484، 508. بحار الانوار: ج 51 ص 5، 15، 22، 28. مستدرک الوسئل: ج 15 ص 141، 154. منتخب الاثر: ص 341، 343. الهدایة الكبرى: ص 358. نجم الثاقب: ص 35. الغیبة: ص 345. الانوار البهیة: ص 338. روضة الواعظین: ج 2 ص 260. اثبات الوصیة: ص 221. الغیبة: ص 148، 245.

هر روز مقداری گوشت خریده شود، و اهالی خانه می گفتند: این ها به برکت مولای کوچک ماست.

سپس امام حسن علیه السلام فرمود: نزد وکیل من ابوعمر و بفرستید و او را به اینجا بیاورید. او آمد و امام فرمود: «بیست و پنج هزار کیلو نان و بیست و پنج هزار کیلو گوشت خریداری نما و بین بنی هاشم تقسیم کن و گوسفند بسیاری نیز عقیقه کن».

ابراهیم بن ادريس نیز می گوید: امام حسن علیه السلام چهار گوسفند برایم فرستاد و این گونه نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم، این گوسفندان را برای مولایت و پسر م مهدی عقیقه کن و به برادرانت و هر کس از شیعیانمان یافتی بده.

کتمان ولادت ⁽¹⁾

حمزة بن ابی الفتح می گوید: روزی شخصی نزد من آمد و گفت: «تو را بشارت باد! دیشب برای امام حسن عسکری علیه السلام فرزند پسری متولد شد که دستور به کتمان ولادت او داد». پرسیدم: اسم او چیست؟ گفت: نام او محمد و کنیه اش ابوجعفر است.

بشارت عطسه! ⁽²⁾

یکی از خدمتکاران می گوید: یک شب پس از ولادت خدمت حضرت مهدی علیه السلام رسیدم در حالی که در گهواره بود. ناگهان عطسه ای کردم و حضرت

1. بحار الانوار: ج 51 ص 15. دارالسلام: ص 108.

2. اعلام الوری: ج 2 ص 217. بحار الانوار: ج 51 ص 5. الهدایة الكبرى: ص 358. انوار البهیة: ص

338. مدینة المعاجز: ج 8 ص 13. دارالسلام: ص 107. نعيم الناقب: ص 34. ینابيع المودة: ج 3 ص

304. الغیبة: ص 232. الناقب فی المناقب: ص 203.

فرمود: «یرحمک الله». من از سخن گفتن او در کودکی و دعای رحمت خداوند بر خود مسرور شدم.

فرمود: آیا تو را بشارتی درباره عطسه بدهم؟ عرض کردم: بلی مولای من، فدایت شوم. فرمود: عطسه کردن تا سه روز امان از مرگ است.

گهواره سبز⁽¹⁾

حکیمه می گوید: روز سوم اشتیاق شدیدی به دیدار حجت خدا پیدا کردم. لذا به خانه امام حسن علیه السلام رفتم و نسخه به اتاق نرگس قدم گذاردم. او را دیدم که جامعه ای زرد بر تن دارد و بر سر خود پارچه ای بسته است.

بر او سلام کردم و در گوشه ای از اتاق گهواره ای دیدم که پارچه های سبز بر روی آن انداخته بودند. پارچه ها کنار زدم و حضرت مهدی علیه السلام را دیدم که به پشت خوابیده و دست ها و کمر او را نبسته اند.

آن حضرت چشمانش را باز کرد و به من خنده ای نمود و با انگشتانم بازی کرد. او را به صورت خود نزدیک کردم تا ببوسم. در این حال عطری از او شنیدم که خوشبوتر از آن نشنیده بودم.

امام حسن علیه السلام فرمود: «ای عمه، پسر مرا بیاور». او را نزد حضرت بردم. آن حضرت خطاب به فرزندش فرمود:

پسرم، تو را سپردم به آنکه مادر موسی فرزندش را به او سپرد. ای عمه، او را به مادرش بازگردان؛ و خبر ولادت این مولود را از همه کتمان کنید.

1. بحار الانوار: ج 51 ص 19. دارالسلام: ص 107. نجم الثاقب: ص 30. الغیبة: ص 143، 238.

حکیمه می گوید: حضرت مهدی علیه السلام را به مادرش دادم و با آنها خداحافظی کردم.

امام شیعیان ⁽¹⁾

امام حسن عسکری علیه السلام در روز سوم ولادت، فرزندش را به اصحاب خاص خود نشان داد و فرمود:

این پیشوای شما پس از من و جانشینم بر شماست. این است آن قائمی که گردن ها برای فرج او کشیده می شود؛ و هنگامی که زمین از ظلم و جور پر شود، آن را مملو از عدل و داد می کند.

سخن در کودکی ⁽²⁾

حکیمه می گوید: هفت روز پس از ولادت به خانه امام رفتم و سلام کردم و نشستم. حضرت فرمود: «ای عمه، فرزند مرا بیاور». من حضرت مهدی علیه السلام را در لباس های زرد آوردم. امام حسن علیه السلام فرزند را بر دست خود نشاند و زبان در دهان او گذاشت و گمان کردم پسرش غسل می نوشد.

سپس حضرت فرمود: سخن بگو ای فرزندم. حضرت مهدی علیه السلام فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله»، و بر ائمه علیهم السلام صلوات فرستاد تا به خود رسلی. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود:

1. بحار الانوار: ج 51 ص 5.

2. المجدی فی انساب الظالمین: ص 132. کمال السنن: ج 2 ص 424. ینایع المودت: ج 3 ص 301. الثاقب فی المناقب: ص 302. اعلام الوری: ج 2 ص 216. الهدایة الکبری: ص 356. الانوار البهیة: ص 337. نجم الثاقب: ص 39. دار السلام: ص 107. مدینة المعجاز: ج 8 ص 12، 25. بحار الانوار: ج 51، ص 3، 27.

«و نريد ان نممن على الذين استعضفوا فى الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين، و نمكن لهم فى الارض و نرى فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون».

«اراده کرده ایم بر آنان که در زمین ضعیف شمرده شده اند منت گذاریم و آنها را امام و میراث دار قرار دهیم؛ و در زمین به آنان امکانات دهیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنها آنچه را می ترسیدند، نشان دهیم».⁽¹⁾

حکیمه می گوید: پس از چهل روز به خانه امام عسکری علیه السلام رفتم و بار دیگر حضرت مهدی علیه السلام را زیارت کردم.⁽²⁾

من کیستم؟⁽³⁾

یکی از غلامان می گوید: روزی نزد حضرت مهدی علیه السلام رفتم در حالی که در گهواره بود. به من فرمود: «برایم صندل قرمز بیاور». آن را آوردم و فرمود: آیا مرا می شناسی؟ عرض کردم: آری.

پرسید: من کیستم؟ گفتم: تو آقای من و فرزند مولای من هستی. فرمود: «در این باره سؤال نکردم!» عرض کردم: فدایت شوم، پس خودتان برایم شرح دهید که کیستید. فرمود: من خاتم اوصیا هستم. به وسیله من خداوند بلا را از شیعیانم دور می کند. من بر پا دارنده دین خدا هستم.

1. سوره قصص: آیه 5-6.

2. ینابیع المودة: ج 3 ص 171، 304. مدینة المعاجز: ج 8 ص 19، 25، 35. نجم الثاقب: ص 31، 32. بحار الانوار: ج 35 ص 327، ج 51 ص 14، 19، 27. الغیبة: ص 239. دارالسلام: ص 106. القاب الرسول و عترته علیهم السلام: ص 85. الصراط المستقیم: ج 2 ص 244. الخرائج و الجریح: ج 1 ص 466. کشف الغمة: ج 3 ص 304. الهدایة الکبری: ص 357. دلائل الامامة: ص 500.

3. کشف الغمة: ج 3 ص 302. الصراط المستقیم: ج 2 ص 210. الغیبة: ص 246. القاب الرسول و عترته علیهم السلام: ص 85. نجم الثاقب: ص 35. انوار البهیة: ص 339. بحار الانوار: ج 52 ص 30. الهدایة الکبری: ص 358.

سرور شیعیان (1)

پس از ولادت حضرت مهدی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق

قمی چنین نامه نوشت:

مولودی برای من متولد شد که خبر آن را از اتمام مردم کتمان کن. ما خبر ولادتش را نگفته ایم مگر به کسانی که بسیار نزدیکند به خاطر ولایتی که درباره ما پذیرفته اند. دوست داشتیم تو را نیز خبر کنیم تا خداوند خوشحالت کند همان گونه که ما را خوشحال کرد.

ستاره خورشید! (2)

در قم منجمی بود که در علم نجوم مهارت بسیاری داشت. هنگامی که احمد بن اسحاق خبر ولادت امام زمان علیه السلام را شنید، او را احضار کرد و گفت: «مولودی در فلان ساعت متولد شده است. زمان ولادت او را بگیر و درباره او خبر ده». آن منجم طالع حضرت را گرفت و به احمد بن اسحاق گفت:

این طالع دلالت می کند که این مولود از تو نیست بلکه باید از نبی ای وصی متولد شود، زیرا طالع او دلالت می کند که شرق و غرب و خشکی و دریا و بیابان و کوه را مالک می شود، و بر زمین کسی نمی ماند مگر اینکه دین او را می پذیرد و ولایتش را قبول می کند.

1. دار السلام: ص 108. بحار الانوار: ج 51 ص 16.

2. بحار الانوار: ج 51 ص 23. دار السلام: ص 110.